**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020227**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در مورد روایت منصور بن حازم عرض کردیم این روایت منصور بن حازم ازش این معنا استفاده می‌شود که اگر مقرض پس از دریافت قرض زکات مالش را می‌پردازد مستقرض لازم نیست زکات بدهد، ولی اگر نمی‌پردازد مستقرض باید زکاتش را بپردازد. و این روایت ربطی به بحث تبرع و اینها ندارد. یکی از دوستان اشکال می‌کرد این اشکال منشاء می‌شود که من یک مقداری بعضی بحث‌های مبنایی را توضیح بیشتر بدهم که از اینجور اشکالات نشود. یکی از رفقا می‌گفتش که با توجه به این که نقل به معنا صورت می‌گرفته از کجا معلوم که عبارت روایت مثلاً به این شکل بوده شاید عبارت روایت به شکل دیگری بوده بنابراین نتوانیم تمسک کنیم. اصل این مطلب برگرفته از بعضی صحبت‌هایی هست که ما گاهگاهی خودمان عرض می‌کردیم که نقل به معنا باعث می‌شود که بعضی موارد ما نتوانیم اصل روایت را احراز کنیم. در بحث استصحاب عدم ازلی این که سالبه به انتفاء موضوع، ما می‌گفتیم سالبه به انتفاء موضوع عرفی نیست و این باعث می‌شود که استصحاب عدم ازلی حجت نباشد، از طرف دیگر یک نکته‌ای که اینجا می‌گفتیم همین بود که فرض کنید بین جملاتی که به نحو سالبه باشد یا موجبۀ محصلة المأمور به قول مناطقه، این که بگوییم هذه المرأة غیر قرشیَ، یا هذه المرأة لیست بقرشیة، این که نفی را در محمول اخذ کنیم یا نفی در آن فعل قضیه را منفی قرار بدهیم اینها تفاوتی عرفاً ندارد بنابراین ما احراز اثباتی این مطلب را نمی‌توانیم بکنیم. این مطلب سر جای خودش هست، ما می‌گفتیم که ما در نقل به معنا گاهی اوقات دو تا متن هست، این دو تا متن مفادش عرفاً اینها مفادشان مرادف می‌بینند، ممکن است حالا یک ریزه کاری‌های دقیقی که به دقت عقلی یک نفر اینها را فرق ببیند. ولی مهم این نیست که مفاد این جملات به دقت عقلی یکی هست یا نیست، مفاد نحوۀ فهم عرف است.

این بحث غیر از بحث ما نحن فیه است، این که بحث ما این هست که عبارتی هست که این عبارت یک معنایی کاملاً متفاوت دارد با معنایی که ما، حالا بگذارید من قبل از این یک مثالی بزنم، یک موقعی به حاج آقا عرض می‌کردم که مثلاً بعضی‌ها می‌گویند که، حاج آقا گاهی استدلال می‌کردند به فاء تفریع روایات و امثال اینها، همین شبهه را مطرح می‌کردند، حاج آقا می‌فرمودند مفاد فاء عرفاً غیر از مفاد واو است، این که ما بگوییم ان جاء، جاء زید و عمروٌ با جاء زید فعمروٌ عرفا هم متفاوت است، جاء زیدٌ و عمروٌ، یعنی زید و عمرو آمدند، حالا نمی‌خواهد بیان کند زید زودتر آمد یا عمرو زودتر آمد. جاء زیدٌ فعمروٌ این یعنی اوّل زید آمد بعد عمرو آمد. مجرد این که «و» و «ف» از جهت اندازه نزدیک هم هستند، این باعث نمی‌شود که ما اینها را نقل به معنای همدیگر تلقی بکنیم. بله یک نکتۀ دیگر هست آن بحث تحریفات است. خب گاهی اوقات اینها به همدیگر تحریف می‌شوند، «و» به «ف» تحریف می‌شود، «ف» به «و»، ولی بحث تحریف یک بحث است، بحث نقل به معنا یک بحث دیگری است، اینها را با همدیگر جدا کنیم. بنابراین اینها این که دو تا، یک نکته‌ای هم باز ضمیمه بکنم، ببینید بعضی وقت‌ها بعضی ویژگی‌هایی هست در کلمات اینقدر این ویژگی‌ها غیر مهم هست عرف در هنگام نقل قضایا آن خصوصیات ریز را دقت نمی‌کند، ولو خود عرف هم دقت کند متوجه می‌شود که اینها با همدیگر فرق دارد، ولی بعضی خصوصیات اینقدر مثلاً این که این تعبیر چه، میزان مؤدب بودن این تعبیر، گاهی اوقات دو تا تعبیر را ما به کار می‌بریم، فرض کنید زیبا و خوشکل اینها تعبیرهایی هستند که تفاوت دارد، خوشکل یک مقداری تعبیرش عوامانه‌تر است، زیبا فخیم‌تر است امثال اینها، ولی عرف خیلی بین این تعبیرات فرق نمی‌گذارد. اینجاها ممکن است نقل به معنا بشود، یعنی جاهایی که عرف آن تفاوت‌هایش را نادیده می‌گیرد، ولی به هر حال آن که می‌خواهم بگویم در یک کلام نقل به معنا در جایی هست که دو تا معنا مترادف عرفی باشد، یعنی مفاد این لفظ و این دو تا عبارت، این دو تا عبارت مفاد عرفی‌شان یکی باشد، نه مفاد دقی‌شان، ولو عرف مسامحی‌شان، گاهی اوقات اصلاً عرف حتی به دقت هم متوجه نمی‌شود آن بحث استصحاب عدم ازلی نه از آن، بعضی جاها عرف به دقت باشد خود عرف هم متوجه می‌شود ولی این را توجه نمی‌کند آن مثال‌هایی که در روایات هست برای نقل به معنا تعال و آن یک روایت هست در مورد تجویز نقل به معنا داده، آنها تفاوت‌های ریزه کاری اینجوری در آن هست. یک مقداری یکی‌اش مؤدبانه‌تر است، یکی‌اش، اینجور. اینجور تفاوت‌های این شکلی آنها خب عرف توجه ندارد آنها در واقع نقل به معنا. ولی چیزهایی که اصلاً مفادشان متفاوت هست اینها نقل به معنا درش مطرح هست.

**شاگرد:** خصوصیات راوی مدخلیت ندارد؟ چقدر ضابط است؟ چقدر ؟؟؟

**استاد:** حالا آنها یک بحث‌های دیگر است، بحث این که به هر حال یعنی در واقع گاهی اوقات ممکن است راوی اشتباه کرده باشد ما نمی‌گوییم حجیت خبر واحد اقتضاء می‌کند که ظهور کلام متکلم حجت باشد، حالا ممکن است گاهی اوقات این در برداشتش از کلام بعضی خصوصیات دخیله‌ای که عرف دخیل می‌داند را منتقل نکرده این اشتباه است، حجیت خبر واحد می‌خواهد این احتمالات را نفی کند، به خاطر همین خیلی وقت‌ها ما در اصل قضیه اطمینان حاصل می‌شود، حجیت خبر واحد برای ریزه کاری‌هاست یک مقداری

**شاگرد:** اصل عدم خطا هم هست؟

**استاد:** اصل عدم خطا و امثال اینها هم همه چیزهایی است که مقدمه است برای حجیت چیز، حالا. بگذارید یک بار دیگر یک نکته‌ای را اینجا تکمیل کنم آن بحث سابق را، آن این است که ما عرضمان این بود که در این عبارت ان کان المقرض یؤدی زکاته این یک عبارت ساده اگر آنجور که آقایان معنا می‌کنند بود باید می‌گفت ان ادّی المقرض زکات ماله، کان را بیاورد. بعد مضارع بعد بچسباند، این تعبیر تعبیر عرفی نیست که یک تعبیر ساده دارد این تعبیر را عوض کند. از آن طرف نکتۀ اصلی که در تبرّع هست که عنه باشد نیاورد، آن چیزی که با عبارت ساده، اگر آن عبارتی که آقایان می‌خواستند بگویند اینجوری باید می‌گفت ان ادّی المقرض عنه زکاته، عنه را ذکر نکند و به جای ادّی کان یؤدّي به کار ببرد، خب خیلی مستبعد است که مراد این باشد. آقایان هم نه این که به اینها توجه نداشته باشند، آقایان چون فضای صدور را توجه نکردند که این روایت را باید چه کار بکنیم، عبارت، یعنی در واقع خیلی وقت‌ها عدم توجه به فضای صدور باعث می‌شود که یک معنایی که با توجه به فضای صدور خیلی واضح باشد از روایت درک نشود. من غیر از آن معنایی که می‌کردم یک معنای دیگر هم در مورد ان کان المقرض یؤدی زکاته به ذهنم می‌رسد، آن این است که بگوییم که کان با مضارع که با هم همراه می‌شوند به معنای ماضی استمراری است، بگوییم مراد این باشد که اگر مقرض آدمی هست که زکات بدهد یعنی به طور متعارف زکات قرض‌هایش را می‌دهد خب شما لازم نیست بدهید. این شکلی، نه این که اگر در آینده زکات خواهد داد، که ما اینجوری معنا می‌کردیم، یعنی اگر مقرض بعد از این که مال را گرفت زکات را می‌دهد. نه یعنی ان کان دعب المقرض اداء زکات قرضه، اینجوری. البته این معنا از یک جهت ترجیح دارد با معنایی که ما کردیم آن این است که کان یؤدّی شاید با این معنا سازگارتر باشد، که معنای ماضی استمراری و اینهاست. ولی یک نکته‌ای هست ما باید یک نوع تأویل در اینجا وارد کنیم، آن این است که نه زکات این مال خاص را، زکات کلی قرض را. یعنی اگر دعبش دادن زکات قرض هست یعنی یک کسی هست که هر وقت قرض می‌گیرد زکاتش را می‌دهد، اینجوری معنا بکنیم. روی همین جهت شاید آن معنایی که ما می‌کردیم روشن‌تر باشد، من تصور می‌کنم آن معنایی که ما می‌کردیم روشن‌تر است.

**شاگرد:** فرض هم ؟؟؟ بگوییم کسی که زکات می‌دهد

**استاد:** حالا صبر کنید. حالا به نظر می‌رسد حتی اگر این معنای اخیر هم بگوییم آن معنا به یک نحو برمی‌گردد به عرض ما و آن این است که در اینجور مواردی که صحبت از دعب و امثال اینها هست، اینها جنبۀ طریقی دارند، ظهور عرفی‌اش این هست که می‌خواهد بگوید اگر دعبش این هست شما لازم نیست زکات بدهید، دعبش این است کأنب طریق هست برای این که این خارجاً تحقق پیدا می‌کند. شارع مقدس دعب مقرض در اداء زکات را حجت قرار داده برای این که او می‌دهد، یعنی کسی که عادتش این هست که زکات قرضش را ادا می‌کند این عادت امارۀ شرعیه است برای این که این زکاتش پرداخت خواهد شد، این حکم ظاهری است یعنی اگر احیاناً بر خلاف این عادت نداد شما زکات را بدهید، ولی شارع مقدس عادت او را حجت قرار داده است بر این که زکاتش در آینده داده خواهد شد بنابراین حکم کرده است شما دیگر لازم نیست زکات بدهید، بنابراین علتی که شما لازم نیست زکات بدهید این است که بالأخره زکات داده می‌شود، این که ما بخواهیم بگوییم نفس عادت موضوعیت دارد، چه بدهد چه ندهد، همین که عادت دارد زکاتش را بدهد ولو این که خارجاً اینجا نداده باشد این کفایت می‌کند خیلی مستبعد است، یعنی نهایتاً باز به همینجا برمی‌گردد که اگر، یعنی آن چیزی که موضوع حکم واقعی برای نفی زکات است تحقق خارجی زکات در آینده است ولو بعداً، یعنی موقعی که قرض را اخذ کرد. حالا این که شارع مقدس به مجرد احتمال بسنده کرده آیا اصلاً این روایت در مقام حکم ظاهری است؟ یا حکم واقعی را دارد بیان می‌کند، می‌گوید اگر در آینده داد دیگر شما لازم نیست بدهید، آن وقت حکم ظاهری‌اش به چه شکل باشد و امثال اینها آن خودش یک حرفی دارد، علی ای تقدیر آن که می‌خواهم بگویم نتیجه‌گیری که در بحث می‌خواهم بکنم این است، از این روایت استفاده می‌شود که شرط عدم وجوب زکات بر مستقرض شرط واقعی‌اش این است که مقرض زکات را ولو در آینده و بعد از گرفتن ادا کند، آن هم زکات نه این عین مستقرضه، زکات دِیْنی را که به عهده‌اش بوده، مالک بوده، دینی که مالک فی الذمه بوده بعد از این که این ملکیت ذمی‌اش تبدیل شد به ملکیت خارجی و عینی، آن را اگر زکاتش را ادا کرد مستقرض لازم نیست زکات بدهد.

**شاگرد:** مضارع استمراری اگر ؟؟؟ شرع سرش در بیاید باز هم مضارع استمراری است؟

**استاد:** ماضی استمراری هست ولی به این معنا می‌گوید اگر عادتش چنین باشد، نه این که قبلاً عادتش چنین بوده، استمراری بودن در آینده فهمیده می‌شود. یعنی مثلاً ما می‌گوییم ان کان یغتسل غسل الجمعة. ان کان یغتسل غسل الجمعة یعنی اگر کسی است که غسل جمعه است. اگر عادتش بوده است، عادتش در آینده انجام غسل جمعه باشد، کان یغتسل معنایش این می‌شود که اگر در آینده عادتش انجام غسل جمعه باشد.

**شاگرد:** با توجه به این که شما فرمودید کان سر فعل مضارع آمده چطوری می‌توانیم احتمال آن معنای اوّل که شما سابقاً می‌فرمودید را بگوییم که اصلاً منظورش این باشد که در آینده زکات را پرداخت خواهد کرد. دو تا معنا کردیم دیگر، یک معنا سابقاً بود یک معنا الآن

**استاد:** این که کان یعنی اگر مقرض زکات را در آینده پرداخت خواهد کرد، یعنی اگر ان کان. کان آن جنبۀ استمراری بودنش را شما دیگر در نظر نگیرید، یعنی ان کان المقرض یؤدّی عند ما کان یأخذ القرض زکاته شیء را، آن ناظر به خصوص این شیء خاص است. زکاته را به این قرض خاص شما بزنید قرض خاص دیگر در آن استمرار معنا ندارد. چون استمرار معنا ندارد مفهوم کان این می‌شود که اگر زکاتش را در آینده پرداخت خواهد کرد الآن لازم نیست مستقرض زکات را بپردازد.

ما چهارشنبه‌ها قرار بود یک روایاتی را بخوانیم، امروز یک مقدار بیشتر می‌خواهم روایت بخوانم به دلیل این که دیروز شهادت امام صادق علیه السلام بود یک چند تا روایتی از امام صادق علیه السلام بخوانم، روایت‌هایی می‌خوانم که یک مقداری در مورد زندگی امام صادق علیه السلام هم مرتبط با زندگی حضرت باشد. امام صادق علیه السلام یک مدتی از عمرشان را در حیره بودند. چه مدتی؟ چقدر؟ این نیاز به یک تحقیق جدی دارد. اما به چه جهت هم ایشان در حیره آمدند این هم باز نیاز به مطالعه دارد. آقای باقر شریف قرشی را دیدم که در آن موسوعة سیرۀ اهل بیت که دارند در قسمت مربوط به زندگی امام صادق علیه السلام می‌خواهند بگویند که کأنّ امام صادق علیه السلام اختیاراً آمدند و در حیره بودند. یک مقاله‌ای آقای پاکتچی در مورد امام صادق در دایرة المعارف بزرگ اسلامی نوشتند آنجا تعبیرشان این هست الزامات سیاسی، البته خیلی اطلاعاتشان در مورد حیره خیلی کم است، با وجودی که مقاله خیلی پر منبع است و مطالب زیادی هست ولی در مورد حیره و اطلاعاتی که در مورد حیره است خیلی کم است. البته اطلاعات خیلی گسترده‌تری در مورد حیره می‌توانیم ارائه بدهیم. یک توضیحی اوّل در مورد حیره بدهم، حیره در معجم البلدان حیره را همان نجف دانسته، معجم البلدان، جلد ۲، صفحۀ ۳۲۸، می‌گوید الحیرة بالکسر ثم السکون مدینة کانت علی ثلاثة امیال من الکوفة علی موضع یقال له نجف زعموا ان بحر فارس کان یتصل به. خلاصه می‌گوید خیال می‌کردند که، بحر فارس همین خلیج فارس است، کأنّ خلیج فارس تا نجف بوده، آنجوری تصور می‌شده. من این بحر فارس می‌گوید در نجف یک قسمتی هست به آن می‌گویند بحر النجف نزدیک صافی صفا آنجاها کسی نجف مشرف شده باشد آنجا می‌بیند آنجا یک چیزی حدود شاید ۵۰ متر پایین رفته، می‌گویند آن دریاچه‌ای بوده که آن دریاچه خشک شده.

**شاگرد:** شاید آب دارد

**استاد:** نه من هر وقت رفتم آب نداشت.

**شاگرد:** ؟؟؟ رفتیم نخل‌ها

**استاد:** شاید دوباره به آن کرده باشند و الا من هر بار آنجا رفتم اوّلین سفری که رفتم زمان صدام بود سال ۷۷ بود آن سال آنجا که آب نداشت، من اصلاً روبروی بحر النجف هتلمان بود و امثال اینها،

**شاگرد:** جلوتر است.

**استاد:** حالا قسمت‌هایش ممکن است رودخانه آنجاها باشد.

**شاگرد:** نه،

**استاد:** رودخانه‌ای باشد ولی آن موقعی که ما بودیم اصلاً آبی حتی در حد رودخانه هم نبود، من بعد از آن هم هر رفتم، حالا ممکن است خیراً آب داشته باشد آن یک حرف دیگر است، ولی علی ای تقدیر من احتمال می‌دهم که مراد همان آن قسمت و این چیزها را می‌گویند که علی موضع یقال له النجف مراد از این نجف همان بحر النجف باشد که زعموا ان بحر فارس کان یتصل به. البته در روایات ما بعضی جاها دیدم مثلاً قبر حضرت امیر را می‌گوید که بین الحیرة و النجف، احتمالاً مثلاً همین بحر نجف، نجف بوده، یک جایی نزدیکی آنجا، این علی موضع یقال له النجف نزدیک آن نجف. علی ای تقدیر این حیره شهری بوده در همین نزدیکی نجف. در نزدیکی نجف بوده، این مسلم است که نزدیک کوفه هم بوده، نزدیک کوفه بوده و در همۀ نقلیات چیز، این است که حتی در بعضی جاها من بعضی روایات را بخوانم که این توضیح را برای این می‌دهم که این روایت اوّلی که می‌خواهم بخوانم معنایش یک مقدار روشن بشود. این روایت اوّلی که می‌خواهم بخوانم اصلاً صحبت حیره نیست ولی یک تعبیری دارد من این تعبیر مهم‌تر از تعبیر حیره بود حالا برایتان می‌خوانم. عن صفوان الجمال قال حملتُ ابا عبد الله علیه السلام، این آدرسش را اوّل بدهم، کافی، طبع اسلامیة، جلد ۶، صفحۀ ۴۴۵؛ طبع دار الحدیث، جلد ۱۳، صفحۀ ۲۶. من عبارت را از طبع دار الحدیث یادداشت کردم، شاید فرق داشته باشد.

«عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، قَالَ:

حَمَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام الْحَمْلَةَ الثَّانِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَأَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ بِهَا»

«أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ بِهَا» اینجور تعبیر هست. این که «أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ بِهَا» ممکن است مرادش این باشد که ابو جعفر منصور در کوفه بوده کوفه را به یک معنای گسترده که همۀ حواشی‌اش را که حیره و هاشمیه و امثال اینها، چون بعدش می‌گوید: «فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْهَاشِمِيَّةِ - مَدِينَةِ أَبِي جَعْفَرٍ- أَخْرَجَ رِجْلَهُ مِنْ غَرْزِ الرَّحْلِ، ثُمَّ نَزَلَ وَدَعَا بِبَغْلَةٍ شَهْبَاءَ» که ازش استفاده می‌شود که در هاشمیه ابو جعفر منصور بوده.

یک توضیح بدهم اوّلاً حملة الثانیة این ظاهراً اشاره به این است که دو بار امام صادق علیه السلام به منطقۀ کوف که همان حیره و آنها هم جزء همین منطقه هست آمدند و آورده شدند. یکی در زمان ابی العباس سفاح است. و یک در زمان ابو جعفر منصور است، روایت‌هایی که در مورد حیره هست سه گروه هستند، یک گروه تصریح می‌کنند که عند ما قدم علی ابی العباس، یک سری روایت‌هایش عندما قدم علی ابی جعفر المنصور است، بعضی روایت‌هایش توضیح ندارد که زمان ابی الجعفر منصور هست یا ابی العباس سفاح هست. سفاح مرکز حکومتی‌اش حیره بوده. یک شهری را شروع می‌کند ساختن شهر حکومتی به نام هاشمیه و این هاشمیه از دنیا می‌رود و این شهر تکمیل نشده بوده، همان نزدیکی‌های حیره بوده. منصور که روی کار می‌آید یک هاشمیۀ دیگر تأسیس می‌کند، هاشمیۀ منصور این مدینة ابی جعفر که می‌خواهد بگوید می‌گوییم این هاشمیه نه هاشمیۀ ابی العباس، ابی العباس سفاح یک هاشمیه داشته آن حالا تکمیل نشده چی می‌شود و اینها خیلی نمی‌دانم، توضیح داده نشده که نهایتاً آن هاشمیۀ سفاح به کجا می‌انجامد. این برای این که می‌گوید که آن شهر به وسیلۀ خلیفه‌ای بود که از دنیا رفته نمی‌خواسته نحوستش گردن بگیرد و اینها احتمالاً یک جای جدیدی درست می‌کند و اینها قبل از بغداد است. هاشمیه مرکز حکومت بنی العباس بوده قبل از بغداد. بغداد بعد که ساخته می‌شود منتقل می‌شود به بغداد و اینها. همۀ این قضایا قبل از ساخت بغداد است. از این تاریخ‌های اینها را می‌شود در آورد، هاشمیه کی بوده، حیره کی بوده اینها، امثال اینها تاریخ‌هایش در کتب تاریخی هست. و این است که من تصور می‌کنم که این که امام صادق علیه السلام در حیره ساکن بودند همین زمانی هست که ابو جعفر منصور هاشمیه بوده ولی خب هاشمیه منطقۀ حکومتی بوده حضرت در حیره سکونت، شهری که نزدیک آنجا بوده که آنجا می‌شد سکنی کرد حیره بوده، خیلی جاها هست می‌گوید که حیره بودند خدمت حضرت مثلاً ربیع خادم ربیع حاجب می‌آمده می‌گوید که منصور شما را می‌خواسته حضرت سوار می‌شده سوار بر اسب می‌شدند یک مسیری بوده که به هر حال با یا استر یا با اسب یا بالأخره با یک مرکبی این مسیر را طی می‌کردند. این است که این ظاهراً مربوط به همین داستان حضور حضرت در حیره است. و آن حملۀ اولیٰ داستان حضور حضرت در حیره در زمان ابو العباس سفاح است. بعد می‌گوید حضرت احتمالاً این می‌گوید «الْحَمْلَةَ الثَّانِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ» در همان اوّل ورود حضرت می‌خواهد وارد بر ابو جعفر منصور بشود که صفوان جمال حضرت را آورده. این صفوان جمال با این بنی العباس مرتبط بوده، داستان امام کاظم علیه السلام در مورد همین صفوان جمال هست که صفوان جمال ازش، احتمال زیاد اصلاً این حملتُ ابا عبد الله علیه السلام به دستور حکومت بوده. روایتی هست حالا این روایت هم قبل از این که روایت را تکمیل کنم آن را هم بخوانم بد نیست. در کافی، جلد ۶، صفحۀ ۳۵۱، رقم ۵.

می‌گوید: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّسَّانِ قَالَ: كُنْتُ أَرْعَى جِمَالِي فِي طَرِيقِ الْخَوَرْنَقِ»

خورنق، حیره، اینها نزدیک هم هستند. در بعضی جاها می‌گوید خورنق موضع من الحیرة، بعضی جاها مقابل هم قرار داده شدند. حیره یک معنای عامی داشته این معنا، به معنای، حالا می‌گوییم تهران بزرگ و امثال اینها که حوالی‌اش را هم شامل می‌شود، حیرۀ بزرگ خورنق را شامل می‌شده.

«كُنْتُ أَرْعَى جِمَالِي فِي طَرِيقِ الْخَوَرْنَقِ فَبَصُرْتُ بِقَوْمٍ قَادِمِينَ فَمِلْتُ إِلَى بَعْضِ مَنْ مَعَهُمْ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ فَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ»

عبد الله بن حسن پدر محمد نفس زکیه است و این که بعداً برای پسرش محمد بیعت می‌گرفت و اینها.

«قُدِّمَ بِهِمَا عَلَى الْمَنْصُورِ» اجباری است «قَالَ فَسَأَلْتُ عَنْهُمْ مِنْ بَعْدُ فَقِيلَ لِي إِنَّهُمْ نَزَلُوا بِالْحِيرَةِ فَبَكَّرْتُ لِأُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ فَدَخَلْتُ فَإِذَا قُدَّامَهُمْ سِلَالٌ»

سلال جمع سله است ظاهرا، یعنی سبدهای بزرگی که در آن خرما بوده.

«قَدْ أُهْدِيَتْ إِلَيْهِمْ مِنَ الْكُوفَةِ فَكُشِفَتْ قُدَّامَهُمْ» خرماهای از کوفه هدیه آوردند می‌گوید: «فَمَدَّ يَدَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع فَأَكَلَ وَ قَالَ لِي كُلْ» و ادامۀ آن داستان خرما و اینها را تعریف کرده. کافی، جلد ۶، صفحۀ ۳۵۱، رقم ۵.

برگردم به همان روایت اوّلی که داشتم می‌خواندم.

**شاگرد:** مُشان؟

**استاد:** یک نوع خرما بوده، خرمای خاصی بوده امثال اینها. آن بحث‌های این که خرمای شما خوب است، بد است، حالا آن ادامه‌اش را نخواندم. این است که می‌خواهم این، می‌گوید حضرت «ثُمَّ نَزَلَ وَدَعَا بِبَغْلَةٍ شَهْبَاءَ»، به یک استر خیلی، نمی‌دانم احتمالاً یک استر خیلی ممتازی بوده شهباء. «وَلَبِسَ ثِيَاباً بِيضاً، وَكُمَّةً بَيْضَاءَ» یک لباس سفید پوشید. این لباس سفید پوشیدن یک نوع ابراز تشخص هست در مقابل بنی العباس که لباسشان سیاه بوده، این که حضرت لباس، در یک روایت دیگر هست که حضرت:

«عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِالْحِيرَةِ فَأَتَاهُ رَسُولُ أَبِي جَعْفَرٍ الْخَلِيفَةِ يَدْعُوهُ فَدَعَا بِمِمْطَرٍ أَحَدُ وَجْهَيْهِ أَسْوَدُ وَ الْآخَرُ أَبْيَضُ»

بارانی یک لباس دولایه در واقع. آن داخلی‌اش سفید بوده خارجی‌اش که دیده می‌شده سیاه بوده.

«فَلَبِسَهُ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَمَا إِنِّي أَلْبَسُهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ لِبَاسُ أَهْلِ النَّارِ.»

خب بحث تقیه و اینها بوده. حضرت ورودش بر منصور ورود این شکلی نبوده، اینها مراحل بعدی است که به هر حال سخت‌گیری‌هایش سریع‌تر بوده. حضرت به طور عادی کأنّ اصلاً اتفاقی نیفتاده.

«فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ:

لَقَدْ تَشَبَّهْتَ بِالْأَنْبِيَاءِ.»

لباس سفید پوشیدی خیلی با جلال و جبروت حضرت وارد شده.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «وَأَنّىٰ تُبَعِّدُنِي مِنْ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ؟».»

آن «تَشَبَّهْتَ بِالْأَنْبِيَاءِ» کأنّ می‌خواهد بگوید که تو در سدد قدرت هستی و امثال اینها، حضرت می‌گوید که چطور من را؟ من فرزند انبیاء هستم دیگر، حضرت قضیه را یک مقداری را، مسیر را منحرف می‌کند.

«وَأَنّىٰ تُبَعِّدُنِي مِنْ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ؟» می‌گوید خب فرزند پیغمبر هستم، فرزند پیغمبر باید قیافه‌اش باید شبیه پیغمبر باشد دیگر. بعد آن ادامه‌اش:

«فَقَالَ: لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَبْعَثَ إِلَى الْمَدِينَةِ مَنْ يَعْقِرُ نَخْلَهَا، وَيَسْبِي ذُرِّيَّتَهَا.»

من تصمیم گرفتم که بفرستم به مدینه تمام درخت‌هایش را بزنم. و تمام اهل مدینه را هم اسیر بگیرم.

«فَقَالَ: «وَلِمَ ذَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟».

فَقَالَ: رُفِعَ إِلَيَّ أَنَّ مَوْلَاكَ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ يَدْعُو إِلَيْكَ، وَيَجْمَعُ لَكَ الْأَمْوَالَ.»

به من خبر دادند که معلّی بن خنیس که مولای تو هست به تو دعوت می‌کند «وَيَجْمَعُ لَكَ الْأَمْوَالَ»

این تعبیرها اینجور برداشت می‌کنم کأنّ مدینه در اختیار امام صادق بوده. این است که تعبیر می‌کند، من می‌خواهم همۀ نخل مدینه را اصلاً از بین ببرم، تمام ذریۀ مدینه را نابود کنم این در صورت، این باید در جایی باشد که کأنّ مدینه در اختیار شماست من می‌خواهم با این کار مرکز نفوذ شما را از بین ببرم.

حضرت می‌فرماید: «وَاللّٰهِ مَا كَانَ». به خدا قسم ما کان.

بعد ادامه‌ای دارد حالا ادامه‌اش را هم می‌خوانم که این ادامه را قبلاً یک بار این روایت را خواندم. ادامه‌اش توضیحاتش قبل گذشت.

«فَقَالَ: لَسْتُ أَرْضىٰ مِنْكَ إِلَّا بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ وَالْهَدْيِ وَالْمَشْيِ.» حلف به طلاق و حلف به عتاق و حلف هدی و مشی هم چیز کنی.

حضرت می‌فرماید: «أَ بِالْأَنْدَادِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ تَأْمُرُنِي أَنْ أَحْلِفَ؟ إِنَّهُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللّٰهِ، فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ فِي شَيْ‌ءٍ».

آن حلف به طلاق و عتاق و اینها اینها کأنّ بت پرستی است و خیلی این روایت در آن بحثی که مطرح می‌کردیم که حلف به طلاق و عتاق حرمت تکلیفی دارد این روایت را من اینجا آوردم. خب ببینید چه شرایطی بوده.

در ایامی که امام صادق علیه السلام در حیره بودند چند تا مسئلۀ مهم اتفاق می‌افتد. یکی از آنها اظهار قبر امیر المؤمنین هست. قبر امیر المؤمنین در همین ایام اظهار داده می‌شود. امیر المؤمنین تا زمان امام صادق قبرش مخفی بوده، از ترس خوارج و بنی امیه. ولی در این دوره اظهار می‌شود و روایت‌های زیادی در مورد این هست که امام صادق علیه السلام قبر امیر المؤمنین را اظهار کردند که حالا من یک سری آدرس‌هایش را اینجا یادداشت کردم، کافی، جلد ۱، صفحۀ ۴۵۶، رقم ۶؛ جلد ۴، صفحۀ ۵۷۱، رقم ۱؛ کامل الزیارات باب ۹. کل این باب در همین زمینه، دلالت علی قبر امیر المؤمنین هست. فرحة الغری، صفحۀ ۶۵ تا ۷۲. ۱۰۰، ۱۰۱. فرحة الغری هم چون موضوعش همین اثبات این که قبر حضرت امیر در نجف هست و امثال اینها روایت‌های خیلی زیادی دارد. افراد زیادی به وسیلۀ امام صادق علیه السلام بودند. و حضرت اصلاً.

مرحوم شیخ مفید تعبیرش این است که در زمان ابی جعفر منصور قبر آشکار شده، من می‌خواستم دقت کنم ببینم آیا اینجور هست یا نه در یک روایتی هست که در همان زمان ابی العباس سفاح حضرت همیشه می‌رفتند سر قبر امیر المؤمنین.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنِّي لَمَّا كُنْتُ بِالْحِيرَةِ عِنْدَ أَبِي الْعَبَّاسِ كُنْتُ آتِي قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع لَيْلًا وَ هُوَ بِنَاحِيَةِ النَّجَفِ إِلَى جَانِبِ الْغَرِيِّ النُّعْمَانِ فَأُصَلِّي عِنْدَهُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ أنْصَرِفُ قَبْلَ الْفَجْرِ‌»

حضرت هر شب نماز شبشان را عند قبر امیر المؤمنین می‌خواندند. این کامل الزیارات، باب ۹، حدیث ۱۱ هست.

حالا آیا آشکار کرده بودند. حضرت که می‌روند وارد حیره که می‌شوند خیلی جمعیت زیادی خدمت حضرت می‌آیند که می‌گوید یک راوی محمد بن معروف هلالی هست که می‌گوید من می‌خواستم خدمت حضرت برسم سه روز نشد تا روز چهارم خود حضرت من را دید و چیز کرد و در مسیری که می‌خواستیم برویم سر قبر حضرت امیر و اینها دیدیم و روایت مفصلی هست که منابع متعددی این روایت هم دارد، من جمله اصول ست عشر، نوادر علی بن اسباط و جاهای دیگر آن داستان را دارند. البته بعداً در همان زمان ابی العباس سفاح هم دیگر مردم ممنوع بودند از این که خدمت امام صادق برسند. داستان خیارفروش معروف که کسی می‌خواست خدمت امام صادق برسد و بعد یک مسئلۀ مهم شرعی داشت، آن هم در همین حیره اتفاق افتاده، در همین حیره زمان ابی العباس چیز هست، آدرسش هم در خرج الجرائح راوندی است، خرج الجرائح راوندی آن داستان را می‌گوید طرف می‌خواسته برود نمی‌گذاشتند، به یک خیار فروش می‌بیند و به خیار فروش می‌گوید خیارهایت را چند؟ همۀ خیارهایش را می‌خرد لباسش را هم می‌گیرد به عنوان خیار فروش خدمت حضرت چیز می‌شود. ابتداءً ولو آزاد بودند جمعیت می‌آمدند ولی بعداً به هر حال ممانعت‌هایی در همان زمان ابو العباس سفاح اتفاق افتاده و یک حالا من روایت‌هایش را یادداشت کردم الآن فرصت نیست بخوانم، در همان زمان ابو العباس سفاح هم سخت گیری‌های شدیدی نسبت به امام صادق علیه السلام بوده، که امام صادق من جمله مثلاً می‌گوید خدمت امام صادق علیه السلام می‌گوید من نزد ابو العباس سفاح بودم، روزی بود مردم شک کرده بودند در این که عید فطر شده، عید فطر نشده، سفاح حکم کرده بود که عید فطر شده، سفاح می‌گوید نظر شما در مورد عید فطر چی است؟ حضرت فرمود ذاک الی الامام ان صمتَ صمنا و ان افطرتَ افطرنا. بعد چون سفاح حکم به عید کرده بوده حضرت همانجا خوردند بعد حضرت بعداً به افراد گفتند من می‌خورم ولی یقین هم دارم که ماه رمضان است در حالی که یقین دارم ماه رمضان هست ولی به خاطر تقیه و اینها می‌خورم،

أَنْ أُفْطِرَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي. و لا یعبد الله، ذیلش هم دارد که اگر گردن من را هم بزنند دیگر عبادت خدا از روی زمین برچیده می‌شود و صرفاً یک جنبۀ شخصی نیست، جنبۀ چیز هست.

خب اینجور سخت‌گیری‌ها بوده. البته زمان منصور چیز سخت‌گیری‌اش خیلی شدیدتر بوده به طوری که در نقل‌های متعدد هست که همۀ افراد مطمئن بودند که اصلاً منصور امام صادق و عبد الله بن حسن را آورده برای این که بکشد، چند تا نقل هست که اصلاً همۀ مردم مطمئن بودند برای این که اصلاً این برای این آورده که حضرت را بکشد ولی حضرت دعای خاصی خواندند و به وسیلۀ آن دعا حضرت را نجات داد. در خرائج و جرائح هست روی ان ابی عبد الله علیه السلام قال دعانی ابو جعفر الخلیفة و معی عبد الله بن حسن و هو یومئذ ناظر بالحیرة قبل ان تبنی بغداد. ناظر بالحیرة عرض کردم این باید مراد همان هاشمیه باشد، ابو جعفر منصور هاشمیه را ساخته در هاشمیه بوده. یرید قتلنا لا یشک الناس فیه فلما دخلتُ العلیه دعوت الله بکلام، یک دعایی خواندند آن باعث نجات حضرت شد، الخرائج و الجرائح، جلد ۲، صفحۀ ۶۳۵. روایت‌های دیگر هم هست که همه اصلاً مطمئن بودند. قضیۀ منصور خیلی جدی‌تر هست اما قبل از آن زمان ابو العباس سفاح اینجور جدی نیست قضیه‌اش. این است که من یک روایتی هست این روایت را هم می‌خواهم بخوانم، بد نیست و تمامش کنم این روایات را، روایات جالبی است، من حدس می‌زنم این روایتی که می‌خواهم بخوانم زمان ابو العباس سفاح باید باشد، نه زمان منصور. چون حالا می‌گویم به چه جهت. می‌گوید اخبرنی مولی لعلی، کافی، جلد ۵، صفحۀ ۱۰۷، رقم ۹. می‌گوید اخبرنی مولا لعلی بن الحسین علیه السلام قال کنتُ بالکوفة فقدم ابا عبد الله علیه السلام الحیرة فاتیته فقلتُ له جعلتُ فداک لو کلّمتَ داود بن علی او بعض هؤلاء فادخل فی بعض هذه الولایات. خلاصه شما بیایید و ما برویم حکومت، یک جایی ما را نصبمان کنند.

**شاگرد:** داود بن علی به نظرم سال ۱۳۳ قتلش است، زمان سفاح می‌شود.

**استاد:** بله. حالا این نکته‌ای که می‌خواهم من عرض بکنم یک نکته‌ای من فراموش کردم همین را می‌خواستم بگویم، این داود بن علی در آن روایت مولیٰ، «أَنَّ مَوْلَاكَ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ» آنجا معلی بن خنیس در زمان سفاح کشته شده، احتمال می‌دهم که آن که رفته امام پیش ابو جعفر منصور در زمان سفاح بوده نه در زمان خلافت ابو جعفر منصور. چون در یک روایتی دارد که می‌گوید که من در زمان سفاح دخلتُ علی ابی جعفر الدوانقی، این هم هست، آن که می‌گوید ان مولاک داود بن علی یدعوک، آن، معلّی بن خنیس در زمان سفاح کشته می‌شود، در زمان سفاح آن داستان قتلش به وسیلۀ داود بن علی و امثال اینها بعد حضرت نفرین می‌کند داود بن علی، اینها حدس می‌زنم آن عبارتش لحنش این است آن روایتی که خواندم و ابو جعفر المنصور بها این البته فلما اشرف علی الهاشمیة مدینة ابی جعفر.

**شاگرد:** امیر المؤمنین هم در روایت داشت

**استاد:** بله

«فَقَالَ: «وَلِمَ ذَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟».

فَقَالَ: رُفِعَ إِلَيَّ أَنَّ مَوْلَاكَ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ يَدْعُو إِلَيْكَ، وَيَجْمَعُ لَكَ الْأَمْوَالَ.»

بله، اینها را حالا چجوری جفت و جور بکنیم و اینها، این را حالا باید دقت بکنیم. چون من این مشکل برایم بود که این داستان معلی بن خنیس مربوط به زمان منصور نیست، مربوط به به هر حال این را حالا دقت کنید بعد این را، حالا من این را ان شاء الله هفتۀ بعد آن همان روایت دومی را هم که می‌خواهم بخوانم هفتۀ بعد می‌خوانم. یک مقداری حالا من روایت‌های مربوط به این چیز را یک قدری پس و پیش بکنم ببینم چیزی این روایت را چه کار باید کرد؟ این روایتی که ازش استفاده می‌شود که معلّی بن خنیس و داستان معلّی بن خنیس پایش وسط کشیده از آن طرف هم می‌گوید هاشمیه مدینة ابی جعفر. داستان هاشمیه مدینة ابی جعفر بعد از جریان معلی بن خنیس و اینهاست. حالا این را ان شاء الله هفتۀ آینده بقیۀ این روایات را چهارشنبه در خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان